**جلسه 054**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

درگذشت بانوی مکرمه همسر آیت‌‌الله آقای حاج شیخ جعفر سبحانی دام ظله العالی را تسلیت عرض می‌کنیم خدمت آن بزرگوار و ثواب یک صلوات و یک‌بار سوره‌ی مبارکه‌ی حمد را اهدا می‌کنیم به آن مخدره‌ی معظمه.

اگر چه مناسب بود که خب بحث را تعطیل می‌کردیم و در تشییع جنازه‌ی آن مخدره‌ی معظمه شرکت می‌کردیم اما سجیه‌ی خود آیت‌الله سبحانی اهتمام فراوان به درس و تعطیل نشدن محافل بحث و درس هست فلذا شنیدم که خود ایشان دیروز هم با این‌که خانواده‌شان به رحمت خدا رفته بود و عزادار بودند درس تشریف آوردند و درس گفتند. فلذاست که حالا تأسیاً به خود آن بزرگوار بحث را امروز داریم، ان‌شاءالله شب برای عرض تسلیت خدمت آن بزرگوار همه ان‌شاءالله مشرف می‌شویم.

خب استدلال سوم این بود که اگر شارع اعتراف به شخص اعتباری نفرماید و تصرفات اشخاص اعتباریِ مستحدث را جایز نشمارد تالی فاسد دارد که سه تالی فاسد بیان شد عبارت بود از حرج و اختلال نظام که توضیح داده شد که حرج همگانی و اختلال نظام پیش می‌آید و دو: این بود که این اموالی که در بانک‌ها مردم می‌گذارند آن‌ها ملک بانک نمی‌شود و قهراً این‌‌ها می‌شود امور مجهول المالک، کسانی هم که این اموال را از بانک می‌گیرند مالک آن‌ها نیستند بنابراین نتیجه‌اش هم این می‌شود که خمسی هم به گردن آن‌ها نمی‌آید چون مال خودشان نیست این‌ها و اگر هم می‌روند با آن جنس می‌خرند بایعی که این پول‌ها را می‌گیرد جنس تحویل می‌دهد این مال‌ها هم ملک آن‌ها نمی‌شود این‌ها غصب است یا مجهول المالک است و حق تصرف این‌ها ندارند. چون حق تصرف ندارند می‌شوند مغصوب؛ خب آن هم پس درآمدی ندارد، آن چیزی که گیرش آمده این پول درآمد نیست این امر مغصوبی است، برای چی می‌گوییم باید خمسش را برود بدهد؟ این هم مشکله‌ی دومی است که بر آن مترتب می‌شود. مشکله‌ی سوم هم این بود که کل این معاملات مشکل پیدا می‌کند، چون اگر به عین آن پول و در ازاء عین آن پول بروند بخرند، یعنی بایع بگوید مثلاً بعتک این فرش را به این پول یا مشتری بگوید این را خریدم به همین پولی که الان در دستم است، این شخصی، خب این پول چون مال خودش نیست بنابراین معامله باطل می‌شود، یک طرف عِوض معامله یک امری است که مال مشتری نیست. اگر همه به ذمه بخرد که معمول معاملات هم معمولاً به ذمه است البته گاهی هم به شخص خارجی است، گاهی هم به ذمه است، خب بله آن‌جا معامله درست می‌شود ولی وقتی که این پول را به عنوان ثمن فی الذمه می‌پردازد چون مال خودش نیست ذمه‌ی مشتری فارغ نمی‌شود و همین‌طور بدهکار به بایع می‌ماند، آن‌وقت بعد یک بلوایی در عالم درست می‌شود. حالا مثلاً ما بگوییم از اول عمرمان تا حالا هرچی خریدیم همه بدهکار به بایع‌ها هستیم، چون این پول‌هایی که دادیم از بانک بوده این‌ها هم که مال ما نبوده. یک بلوایی درست می‌شود یک حرج شدیدی هم دارد. پس این اگر بگوییم شارع لم یعترف این توالی فاسد را دارد. اگر اشکال‌هایی می‌خواهید بکنید که بعد می‌آید الاشکال الاول، الاشکال الثانی خب اگر اشکال سومی دارید بفرمایید. چون به‌‌خاطر وقت می‌گوییم صرفه‌‌جویی بشود.

بعد این نکته هم اضافه شد که پس در اثر پیش آمدن این توالی فاسده ما یقین پیدا می‌کنین یا قطع پیدا می‌کنیم که شارعِ حکیمِ رئوفِ مهربانِ دلسوزِ به حال مردم نمی‌آید مردم را توی مخمصه‌ها گیر بیندازد، پس یقین پیدا می‌کنیم که او، چون دین سهله‌ی سمحه هست «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (بقره/185) پس بنابراین حتماً اعتراف فرموده به این‌ها به این شخصیت‌های حقوقی این زمان و تصرفات آن‌ها را هم نافذ قرار داده تا این مشکلات پیش نیاید. و از این‌جا فهمیدیم که پس نمی‌خواهیم تمسک به ادله‌ی لا حرج بکنیم، ادله‌ی لفظیه، نه بدون توجه به آن‌ها می‌گوییم خود این پیش آمدن این مشاکل یوجب قطع ما و اطمینان ما را به این‌که شارعِ دارای این صفات حمیده حتماً اعتراف فرموده به شخصیت حقوقی و تنفیذ فرموده تصرفات آن‌ها را. و اما استدلال به ادله‌ی حرج گفتیم که دوتا اشکال دارد استدلالات به ادله‌ی حرج و آن این است که اولاً این حرج حرجِ شخصی است نه حرج نوعی، بنابراین اگر یک کسی واقعاً برایش حرجی نیست خب الان مثلاً خیلی از رفاهیاتی که ما پول برای آن خرج می‌کنیم حرج نیست اگر خرج نکنیم، حالا یک مسافرتی می‌خواهد برود، یک چیز اضافه‌ای می‌خواهد بخرد، نه، خب چطور تصرف بکند در این؟ حرج نیست، خب آن‌ها را تصحیح نمی‌کند.

دو: این‌که حرج عند غیر واحدی از محققین شاید مشهور محققین نافی حکم است فقط، مثبِت حکم نیست، بله احکامی که در شریعت وارد شده در کتاب و سنت و اطلاقاتش موارد حرجی را هم شامل می‌شود این اطلاقات را توضیح می‌دهد که مراد ما نیست «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» (مائده/6) اطلاق دارد، سواء این‌که ضرر به شما بزند یا نزند، سواء این‌که در حرج بیفتی یا نیفتی. خب ادله‌ی لا ضرر و لا حرج می‌گوید نه، از این تکلیف‌هایی که کردید آن موارد مقصودمان نیست، تفسیر می‌کند توضیح می‌دهد خب بله. اما دیگر از این ادله نمی‌توانیم استنتاج یک حکم شرعی بکنیم که دلیل نداریم بگوییم به این دلیل می‌فهمیم آن شارع آن حکمِ را جعل کرده. خب این هم خب خلافاً البته لِ نظر بعضی از بزرگان مثل شهید صدر که می‌گوید مثبت حکم هم می‌تواند باشد. ولی معروف عند القوم این است که نمی‌تواند باشد. پس ما به ادله‌ی حرج نمی‌خواهیم تمسک کنیم بلکه به آن توالی فاسده می‌خواهیم تمسک کنیم که اگر اعتراف نکرده باشد این توالی فاسد لازم می‌آید فالتالی باطل، فالمقدم مثله که اعتراف نکرده باشد و نافذ قرار نداده باشد. این نفی‌ها وقتی‌ باطل شد اثبات به‌ جای آن می‌نشیند که اعترف و نفّذ. این حاصل استدلال سوم.

خب دو اشکال به این استدلال شده که این‌جا دارد «اشکالات الدلیل الثالث» چون دو اشکال بیشتر نیست این کلمه‌ی اشکالات باید تبدیل بشود به «اشکال الدلیل الثالث» دو اشکال این‌جا وجود دارد.

اشکال اول این است که اگر ما یک دقتی بکنیم می‌بینیم این حرفی که زده شد که مردم در حرج می‌افتند، اختلال نظام لازم می‌آید این قابل جواب است و این چنین چیزی لازم نمی‌آید. چون می‌فرمایند که این چیزهایی که شخصیت‌های اعتباری در اختیار مردم قرار می‌دهند، حالا مثلاً دولت که یک شخص اعتباری است در اختیار مردم قرار می‌دهند این از سه حال خارج نیست، یا این‌ها از مباحات اصلیه هستند که برای همه خدای متعال استفاده از آن‌ها را حلال قرار داده مثل آب، آب از مباحات اصلیه است، زمین از مباحات اصلیه است و گاز، نفت از مباحات اصلیه است، این‌ها را خدا برای بشر خلق کرده. خب حالا دولت می‌آیند چکار می‌کند؟ این‌ها را در اختیار مردم قرار می‌دهد. آب را از زمین استخراج می‌کند توی لوله‌ها می‌فرستد برای مردم، یا گاز همین‌‌جور یا نفت همین‌جور. یا خود این‌ها را مباشرتاً در اختیار مردم قرار می‌دهد و یا این‌که این‌ها را به یک امور آخری، سلعه‌ی ‌آخری، امتعه‌ی آخری تبدیل می‌کند آن‌ها را در اختیار قرار می‌دهد، مثلاً‌ معدن را می‌آورد می‌برد از او فلز تهیه می‌کند از این فلز سیاره و ماشین تهیه می‌شود به دست مردم می‌دهد. از نفت می‌آورند مثلاً لاستیک درست می‌کنند فلان می‌کنند، اجزاء ماشین را که نگاه می‌کنیم این اجزاء ماشین از همان مباحات اصلیه درحقیقت تهیه شده دیگر، حالا به این شکل درآمده. خب مباحات اصلیه که مشکلی ندارد که. حالا فرض کنید که دولت مالک نباشد و تصرفات آن هم نافذ نباشد، خب این‌ها چی هست؟ آن‌ها هم زمین است، آب است، برق است، گاز است، خب مال مردم است مال مباحات اصلیه است خب از این‌ها استفاده می‌کنیم. آن‌که خیلی مردم را در حرج می‌انداخت این است که تصرف در این‌ها اشکال داشته باشد، چه اشکالی دارد؟ این‌ها مباحات اصلیه هستند خب تصرف بکند. این یک صنف.

صنف دوم اموالی است که مال اشخاص طبیعی است، مال مردم است و حالا این‌ها آمدند توی بانک گذاشتند این‌جا شما می‌گویید بانک مالک نشده این‌ها کله‌ی هم ریخته شده و می‌شود چی؟ می‌شود مجهول المالک. خب فرض کنید شخصی پول را از بانک گرفته، حالا چه پولی را از بانک گرفته؟ یک پول نوی نو مثلاً‌ نزدیک عید یا کسی زرنگ است این روزها هم با یک بانکی مثلاً رفیق است فلان است، می‌رود پول‌های نوی نو می‌گیرد که مال هیچ‌کس نشده، هنوز مال کسی نشده که بگوییم مجهول المالک. این بانک چاپ کرده هنوز به دست کسی هم نرسیده، خب پول نو می‌گیرد، خب مال کسی نیست مال خودش است. حالا بعد می‌آید می‌گذارد توی بانک. خب و یا این‌که به یک وجهی رفته درستش کرده به وجه اجازه‌ی از فقیه گرفته هرچی ؟؟؟12:20 حالا شده مالش، ملکش. یا جزء فقرایی بوده که اگر مجهول المالک است، مجهول المالک را باید به فقیر داد، خب به فقیر داده شده آن مالش است. حالا این‌ها آمدند بعد از این‌که مال واقعی‌شان شده آمدند گذاشتند توی بانک، حالا توی بانک چون بانک را می‌گوییم مالک نمی‌شود تصرفاتش هم نافذ نیست این پول‌ها کله‌ی هم ریخته شده مجهول المالک شده، الان نمی‌دانیم این پول مال کی هست؟ آن پول مال کی هست؟ این هم قسم دوم است که مال اشخاص طبیعی است و مجهول المال، مجهول المالک شده حالا. خب این‌ها هم که مشکلی ندارد، وقتی شارع به حاکم شرع و ولیّ فقیه اجازه داده که در این امور می‌توانی اجازه به مردم بدهی از باب امور حسبیه که مشکلات مردم برطرف بشود و یا از باب ولایت مطلقه‌ای که حالا ولو غیر امور حسبیه باشد، پس از این راه هم قابل حل است دیگر، خب فقهاء هم همین را درست کردند دیگر. حالا این بزرگان فقهای مثلاً مرحوم آیت‌الله خوئی و این‌ها که قائل به این مسلک بودند که این‌ها مجهول المالک است و این‌ها، زندگی مردم چه‌جور شد؟ مقلدین ایشان در حرج که نیفتادند، چرا؟ چون ایشان حل می‌کرد دیگر، اجازه می‌داد. پس بنابراین مشکل دوم هم حل می‌شود.

مشکل سوم یعنی ببخشید قسم سوم از اموال؛ آن هم اموالی است که مال آدم‌هایی است که می‌شناسیم آن‌ها را. می دانیم مثلاً دولت فرض کنید فلان فرودگاه را زمین‌هایش را از فلانی رفته خریده و این زمین مال او بوده، حالا بگویید نه آقا دولت تصرفاتش نافذ نیست، خرید او کلاخرید است. خب صاحبش را می‌شناسیم دیگر، حالا که صاحبش را می‌شناسیم راه‌حلش این است که می‌رویم همان صاحبش می‌گوییم آقا بالاخره این زمین مال شماست، بالاخره الان این‌جا اجازه بده، معمولاً هم آن‌ها اجازه می‌دهند یا اگر او اجازه ندهد در جایی که یک مشقت عامه‌ای برای مردم درست می‌شود خب ولایت‌ فقیه به قول مرحوم آیت‌الله بروجردی ولایت فقیه مال کجاست؟ خب یک قسمتی از آن، آن قسمت مسجد اعظم را که ایشان جزء مسجد کردند آن‌جا یک مدرسه‌ی علمیه‌ی کوچکی بوده دیگر، بین آن صحن و آن چیز، خب ایشان این را این‌جا را.... ولایت فقیه مال کجاست؟ خدا چنین ولایتی به من داده. خب با ولایت فقیه حل می‌کنیم. پس مشکلی پیش نمی‌آید. می‌شود تحفظ کرد در این‌که شارع اعتراف به شخص اعتباری نکند، تصرفات او را هم نافذ قرار ندهد، هیچ‌یک از این محذوراتی هم که شما گفتی پیش نیاید، چون یا مال از مباحات اصلیه است خیلی خب مشکلی پیش می‌آید برای همه حلال است. اگر قسم ثانیه مجهول المالک شده؛ فقیه حلش می‌کند، اگر قسم سوم است یا خود آن آقا را می‌روند از او رضایت می‌‌گیرند یا فقیه حل می‌کند خب پس بنابراین مشکلی پیش نمی‌آید. این هم اشکال است تا ببینیم از این اشکال می‌توانیم جواب بدهیم یا نه؟

«اشکالات الدلیل الثالث الاشکال الاول، هناک ثلاث اصناف من الاموال» سه قسم از اموال هست که «تبیح الدولة و فروعها و الشخصیات الاعتباریة التصرف بمنافعها لعامة المواطنین» سه نوع اموال داریم که دولت یا شعب دولت مثل وزارتخانه‌ها، نمی‌دانم سازمان‌ها و امثال ذلک، و هم‌چنین شخصیت‌های اعتباریه این دولت و فروع دولت و شخصیت‌های اعتباریه اباحه می‌کنند و مباح می‌سازند تصرف به منافع آن‌ها را برای همه‌ی هم‌وطنان، همه‌ی کسانی که در آن کشور دارند زندگی می‌کنند. این سه نوع این‌‌ها است «الصنف الاول: الاموال التی هی من المباحات الاصلیة کالاراضی و المعادن الواقعة تحت تصرف الدولة» حالا «سوا‌ءٌ کانت معروضة لتصرفات الناس بشکلٍ مباشرٍ» حالا خواه این مباحات اصلیه محل تعرض تصرفات مردم باشد به‌طور مباشر و مستقیم، مثل این‌که از آب استفاده می‌کنند یا از گاز استفاده می‌کنند یا از این معدن‌ها استفاده می‌کنند همین سنگ‌های مرمر و فلان و این‌ها را می‌خرند می‌آیند خودشان استفاده می‌کنند. «كالماء والكهرباء والغاز»، برق و گاز «أم بتبديلها» به تبدیل آن مباحات اصلیة «إلى سلع أخرى» به یک متاع‌های دیگر مانند ماشین‌ها و سیارات که خب همه‌ی اجزاء آن، این‌ها از چیزهای دیگر تبدیل شده ولی آن‌ها مباحات اصلیه بوده دیگه. آن‌ها را تبدیل کردند. معادن که فلزات دارند، از آن‌ها آمدند فلزات مختلف را استحصال کردند حالا اجزاء ماشین را با آن درست کردند و قسمتی دیگه باز از نفت و قیر و نمی‌دانم فلان و این‌ها چرخ‌هایش را درست کردند و هکذا و هکذا. این صنف اول.

«الصنف الثاني: الأموال التي كانت لأشخاص طبيعيين»، اموالی که مال اشخاص طبیعی بوده، مال آدم‌ها بوده وواقعاً مال‌شان بوده «إلا أنهم مجهولون» الا این‌که آن‌ها الان مجهول هستند. ما نمی‌دانیم. الان بانک برویم نمی‌دانیم این پول مال کی بوده؟ خود صاحب بانک هم نمی‌داند که کی آمد این پول را گذاشت این‌جا رفت؟ «ولا يمكن العثور عليهم»، اطلاع بر آن‌ها هم ممکن نیست که برویم از خودشان بپرسیم و این‌ها و از آن‌ها اجازه بگیریم «كما في أغلب الودائع البنكية». همان‌طور که در اغلب ودائع بانکی، چیزهایی که به ودیعت گذاشته می‌شود در بانک‌ها همین‌جور است. حتی خود بانکی‌ها هم نمی‌دانند.

«الصنف الثالث: الأموال العائدة لأشخاص طبيعيين معروفين أو يمكن التعرف عليهم» اموالی که عائد و بهره‌مند گردیدنده است برای اشخاص طبیعیین، فوائد و عوائدی است که برای اشخاص طبعیینی که آن اشخاص طبیعیین معروف هستند. می‌شناسیم که کیه، «أو يمكن التعرف عليهم» اگر حالا هم نمی‌شناسیم بالفعل، امکان دارد که آن‌ها مورد تعرف و شناسایی واقع بشوند. «كالأراضي والبنايات التي تشتريها الشخصيات الاعتبارية الحكومية أو الشخصية». مثل زمین‌ها یا ساختمان‌هایی که می‌خرند شخصیت‌های اعتباری حکومی یا شخصیت‌های اعتباری شخصی غیرحکومی آن‌ها را می‌خرند. این‌جا مثلاً بانک یک شعبه می‌خواهد بزند می‌رود یک مغازه‌ای را اجازه می‌کند یا می‌خرد. و امثال ذلک. حالا شما بگو معامله‌اش باطل است. خیلی خب، امام این مغازه که معلوم است مال کیه، می‌شناسیم یا می‌توانیم برویم بشناسیم. خب می‌رویم از او اجازه می‌گیریم مثلاً. «وحينئذ»: حالا که وقتی استقصاء می‌کنیم می‌بینیم تمام این چیزها از این سه‌تا خارج نیست. حالا یکی‌یکی این‌ها حساب می‌کنیم. می‌فرماید: «و حینئذ» یعنی و حین إذ کان این اصناف اموال دارای این سه قسم و خارج از این سه قسم نیست. «فالتصرف بالصنف الأول من الأموال» که مباحات اصلیه بود. این «لا يتوقف على مشروعية الشخص الاعتباري»؛ این توقف بر آن ندارد. «لأنها فی النهاية باقية على الإباحة الأصلية»، این‌ها بر همان إباحه اصلی‌شان باقی هستند. چون فرض این است که می‌گویید آقا، دولت مالک نمی‌شود دیگه، می‌گویید تصرفات را شارع نافذ قرار نداده، خیلی خب. ولی این آب‌ها چی می‌شود؟ بر همان إباحه اصلی ...، اگر می‌گفتید مالک می‌شود می‌گفتیم این آب شد ملک دولت. حیازت کرده مثلاً، می‌شود ما دولت. یا این زمین می‌شود مال ...، حالا اگر قبول ندارید خب هیچی، پس دولت حذف می‌شود. هیچی، این زمین بر إباحه اصلی‌اش باقی مانده، می‌آییم تصرف می‌کنیم. پس چه مشکلی پیش می‌آید؟

س: 21:9

ج: باشه، آن هم باشد. شما شخص حقیقی است یا اعتباری است؟ شما هم که شخص اعتباری را داری انکار می‌کنی. خب کرده باشند. یک زحمتی کشیدند، طوری نمی‌شود که، زحمات آن‌ها طوری نمی‌شود. چون فرض داری می‌کنی، می‌گویی آقا، این زحمات موجب مالکیت‌شان نمی‌شود. چون شخص اعتباری مالک نمی‌شود. چون برای خودش که نکرده، برای آن مثلاً گاز و برای شرکت گاز کرده، می‌گویی شرگت گاز هیچی. شرکت نفت هیچی، این‌جوری می‌گویید دیگه. حالا که می‌گویی خیلی خب، پس آن گاز مال خدا است. برای بشر خلق کرده، خب مشکلی پیش نمی‌آید. البته سوء استفاده نشود. الان بعضی‌ها چیز می‌کنند، چیز می‌کنند، سیم می‌اندازند و فلان استفاده می‌کنند. می‌گوید آن‌موقع هم می‌گویند این مباح اصلی است دیگه به ما چی؟ خب این خب این‌ها را این‌جوری حل می‌کنیم. می‌گوییم مباحات اصلیه است دیگه. «و حینئذ فالتصرف بالصنف الأول لا يتوقف على مشروعية الشخص الاعتباري لأنها فی النهاية» زیرا این مباحات اصلیه در نهایت امر باقی است بر إباحه اصلیه‌اش ولو با این تصرفاتی که آن‌ها کردند. خدماتی که کردند. ولی هزینه که می‌گوییم شارع لم یعترف به این‌که شما «والتصرف فيها جائزٌ من هذا الوجه» تصرف در این مباحات اصلیه جایز است از همین وجه که این‌ها مباحات اصلیه هستند. چون مباحات اصلیه هستند جایز است. خب «ويمكن التصرف بالصنف الثاني من الأموال» ولو مالک‌های خصوصی داشت، مالک داشت. اما الان شد مجهول‌المالک، ما می‌توانیم تصرف‌ در آن بکنیم. «ويمكن التصرف بالصنف الثاني من الأموال بعنوان مجهول المالك» اما «بإجازة من الحاكم الشرعي»، حاکم شرعی اجازه می‌دهد می‌گوید در این مال مجهول‌المالک تصرف بکن. منتها حالا چه جوری اجازه می‌دهد؟ مختلف است دیگه. گاهی می‌گوید فلان مقدارش را چه‌کار کن، بپرداز به فقراء مثلاً، این مقدارش را استفاده کن فقط «فهي منوطة بإذنه»، فهی یعنی آن اجازه منوط به اذن حاکم شرعی است. «فلا تلزم منها المحاذير المذكورة»، پس آن محاذیری که گفتیم خب این پول‌هایی که از بانک می‌گیریم، مجهول المالک است، ما مالک نمی‌شویم، پس نباید خمس بدهیم از یک‌طرف. می‌رویم با آن جنس می‌خریم این‌ها، اگر به عین آن باشد معامله‌ آن باطل است. اگر به ذمّه خریدیم با این‌ها می‌پردازیم همین‌طور مشغول‌الذمّه باقی می‌مانیم. نه آقا، راه حل دارد. حاکم شرع به شما اجازه می‌دهد و وقتی اجازه داد کار حل می‌شود. حالا اگر وقت داشتم یک داستانی را نقل می‌کردم از مرحوم آقای اشکانی رضوان‌الله علیه که در قم بود و حالا ان شاءالله یک جلسه‌ای آن را نقل می‌کنم که إذن فقیه چقدر می‌تواند اثر ...، دوتا داستان ان شاءالله یادتان باشد نقل کنم که این‌ها از قطعیات است. از داستان‌های قطعی و مسلّم است که نشان می‌دهد فقیه و إذن فقیه چقدر کارساز است. «فلا تلزم منها المحاذير المذكورة ولا يكشف ذلك وحده عن مشروعية الشخصيات الاعتبارية ونفوذ تصرفاتها». و کشف نمی‌کند ذلک، این عدم جواز تصرف بدوی که وجود دارد این به تنهایی کشف نمی‌کند از مشروعیت داشتن شخصیت‌های اعتباری و نفوذ تصرفات آن شخصیت‌های اعتباری که مستدل این‌جور خیال می کرد. مستدل این‌جور خیال می‌کرد دیگه. می‌گوییم نه، این مثل؛ تنهایی نمی‌تواند چنین چیزی را اثبات بکند چون راه حل دارد. لازم نمی‌آید این محاذیر. اگر بله، این‌ها بود و راه حل نداشت این محاذیر لازم می‌آمد و ما کشف می‌کردیم که باید شارع اعتراف کرده باشد. و نفوذش را پذیرفته باشد. نفوذ تصرفاتش را، و این راه حل دارد. راه حل آن اجازه حاکم شرع است. «وهكذا يمكن أن يكون جواز التصرف في الصنف الثالث من باب إنفاذ تصرفاتهم من جهة الحاكم الشرعي على أن تكون تصرفاته موافقة للشرع في نفسها وبإنفاذه لها تستبعد المحاذير المذكورة». اما آن‌جایی که مالک خصوصی دارد و حالا دولت رفته خریده یا بانک رفته خریده یا یک شرکت اعتباری رفته آن را خریده. الان می‌دانیم یک مغازه‌ای را رفته خریده، یک پاساژی را رفته خریده، یک زمینی را رفته خریده، و هکذا. فرودگاهی را رفته احداث کرده دولت مثلاً. خب این‌ها، ما این را می‌دانیم. این زمین مال کی بوده، این مغازه مال کی بوده، این پاساژ مال کی بوده، یا می‌توانیم برویم بفهمیم. خب این‌ها هم راه حل دارد و راه حلش اجازه حاکم شرع است. البته در جایی که آن تصرفِ فی نفسه تصرف حرام نباشد. اگر فی نفسه تصرف حرام نیست. مثلاً یک‌وقتی معاذالله یک شرکتی رفته یک‌جای را اجاره کرده برای این‌که انبار مشروبات باشد یا خریده برای این‌که انبار مشروبات الکلی باشد. خب این‌جا اصل معامله باطل است. این‌جا با اذن حاکم شرع دیگه درست نمی‌شود. اما جایی که فی نفسه اشکالی ندارد. فقط مانده به این‌که چون این‌ها حق تصرف نداشتند. خب این‌جا به إذن حاکم شرع درست می‌شود وقتی مصلحت عامه را حاکم شرع ببیند انفاذ می‌کند این اجاره را، این بیع را. این انفاذ می‌کند او را. می‌فرمایند که «وهكذا يمكن أن يكون جواز التصرف في الصنف الثالث (از) باب إنفاذ تصرفات» آن شخص اعتباری از جهت حاکم شرعی. علی البته براساس این‌که بوده باشد تصرف آن صنف ثالث موافق با شرع فی نفسها، فی نفسها موافق با شرع باشد «وبإنفاذه» و به انفاذ آن حاکم شرع، ضمیر انفاذه به حاکم شرع، «وبإنفاذه لها» برای آن تصرفات دیگه مستبعد می‌شود محاذیری که ذکر شد. این محاذیری که ذکر شد دیگه مورد استبعاد قرار می‌گیرد. و دیگه از آن چیزی که مستدل می‌خواست دلش را به او خوش کند خارج می‌شود. «فالقدر المتيقن في الصنفين الأخيرين هو جواز التصرف في فرض إجازة الحاكم الشرعي»، پس قدرمتیقن در دو صنف اخیر. صنف اول که قدر متیقن ندارد. همه‌اش جایز است چون مباحات اصلیه است. صنف دوم که مجهول‌المالک شد. یا نه، مالک معروف و معینی دارد. می‌شناسیم او را یا می‌توانیم برویم بشناسیم او را. ولی در عین حال در این موارد هم با در فرض اجازه حاکم شرعی می‌توانیم کار را درست کنیم. «وهذا الجواز المحتمل من باب إجازة الحاكم الشرعي»، این جوازی که احتمال داده می‌شود از رهگذر اجازه حاکم شرعی «لا يكشف عن اعتراف الشارع بالشخصيات الاعتبارية بشكل مطلق». این کشف نمی‌کند که شارع اعتراف به شخصیات اعتباری کرده نه، برعکس بلکه. فرموده من اعتراف نمی‌کنم ولی به تویِ حاکم شرع اجازه می‌دهم جایی که کار مردم گیر می‌کند ولایت داری که آن‌جا تنفیذ کنی. و می‌بیند حالا، حاکم شرع می‌بیند الا گیر کرده کار مردم، تنفیذ می‌کند. «وبعبارة أخرى: نستخرج من المحاذير المذكورة أنه لا يمكن أن تبقى معاملات هذه الأشخاص غير نافذة»، بله، از این محاذیری که ذکر شد این‌مقدار را ما کشف می‌کنیم که نمی‌شود این معاملات همین‌جور باقی بماند بلا تنفیذ، بدون جایز بودن و نافذ بودن و اثردار بودن. همین‌جور نمی‌تواند. اما حالا، حالا که نمی‌تواند به این‌که شارع اعتراف به شخصیت اعتباری کرده یا نه، اعتراف نکرده، گفته ای حاکم شرع! به تو اجازه دادم. هر جا مصلحت دیدی تو اجازه داری. بله، اصل این درست است. که نمی‌شود این‌ها همین‌جور رها بشود و شارع بگوید من جایز نمی‌دانم، ولایت هم به احدی ندادم، پدر مردم هم در آمد که در آمد. این نمی‌شود. یک راه حلی دارد اما راه حلش آیا فقط اعتراف به شخص اعتباری است؟ نه.

می‌فرمایند که نستخرج از این محاذیر مذکوره أنه لا يمكن أن تبقى معاملات» این اشخاص اعتباری غیر نافذ «ويحتمل أن الشارع أوكل إمضاء تصرفاتها إلى الحاكم الشرعي لكل عصر» بله و احتمال داده میشود این‌که شارع واگذار کرده باشد امضاء تصرفات آن اشخاص اعتباری را به حاکم شرعی در هر زمانی «حلاً لهذه المشكلة» برای حل کردن آن مشکله که آن محاذیر باشد. «والتفاناً إلى المصلحة في وقتها»، و به خاطر این‌که هر زمانی حاکم شرع آن زمان توجه کند به مصلحت آن‌زمان که الان لازم است من این اجازه را بدهم یا لازم نیست این اجازه را بدهم؟ «وعليه فلا يتحقق» بنابر این‌که «نستخرج من المحاذیر المذکوره» این‌که لایمکن این جهت و احتمال دارد و علیه، بنابراین‌که این احتمال دارد که شارع ایکال کرده باشد «فلا یتحقق إحراز نفوذ التصرفات من دون إمضائه»، پس تحقق پیدا نمی‌کند احراز ما نفوذ تصرفات شخصیات اعتباری را بدون امضاء حاکم شرعی. بله، اگر اعتراف شارع را کشف می‌کردیم و این‌که شارع خود تصرفات آن‌ها را امضاء کرده؛ دیگه لازم نبود به این‌که برویم سراغ حاکم شرعی. ولی الان چون بیش از این برای ما این امر مردد است که شارع آن را انفاذ کرده یا نه، آن‌ها را انفاذ نکرده گفته بروید با حاکم شرعی درست کنید. فلذا است الان ما باید برویم با حاکم شرع، کسی که این مستشکل می‌گوید. فلذا است می‌فرماید: «فلا یتحقق إحراز نفوذ التصرفات من دون إمضاء» حاکم شرعی «والنفوذ نفسه لا يكشف عن اعتراف الشارع بتلك الشخصيات». و این نفوذ پیدا کردن، این کشف نمی‌کند. این نفوذ پیدا کردن به‌واسطه‌ی مراجعه به حاکم شرع کشف نمی‌کند از اعتراف شارع به آن شخصیت‌های اعتباریه. بلکه عرض کردم برعکس. «وبهذا البيان يتضح حكم تخميس الأموال المودعة في البنوك؛ لأنه بإجازة الحاكم الشرعي يصبح المكلف مالكاً لعوضها في ذمة البنك وعليه تخميسها، بل عليه التخميس حتى مع عدم الإجازة؛ لأنه منفعة لم تنفق على المؤونة». خب این یک قدری توضیح می‌خواهد. بعد می‌ترسم دیگه یک مقداری دیر شده باشد. ان شاءالله برای جلسه بعد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان